

باید مدلی تازه از پیام‌های ابدی قرآن ارائه داد

(مجموعه درسگفتارهای سیری در سپهر قرآن)

(جلسه ششم: سوره مدثر)

کار شده در سایت ملی - مذهبی، روز سه‌شنبه، مورخ: ۹۴/۴/۱۶

در جلسه ششم این مجموعه از مباحث نکات هستی‌شناسانه و آموزه‌های اخلاقی سوره مدثر مورد بررسی قرار می‌گیرد. بعضی از مفسران گفته‌اند که سوره مدثر بعد از سوره علق نازل شده است. آیات ابتدایی آن متضمن پاره‌ای از دستورالعمل‌های کلان اخلاقی و جهان‌شناختی است که عموماً در سوره ابتدایی قرآن به بحث گذاشته شده است. در این سوره به مناظره پیامبر (ص) با یکی از منکران و مخالفان قرآن و هم‌چنین بحث‌هایی که پیرامون انکار قرآن صورت گرفته است، پرداخته می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾ وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾ وَلَا تَمْنُنْ
تَسْتَكْثِرُ ﴿٦﴾ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ﴿٨﴾ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾ عَلَى الْكَافِرِينَ
غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿١٠﴾ ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتَ وَحِيدًا ﴿١١﴾ وَجَعَلْتَ لَهُ مَا لَا مَمْدُودًا ﴿١٢﴾ وَبَيْنَ شُهُودًا ﴿١٣﴾
وَمَهَّدْتَ لَهُ تَمْهِيدًا ﴿١٤﴾ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ﴿١٦﴾ سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا
﴿١٧﴾ إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿١٨﴾ فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ
﴿٢٢﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ إِنِّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ ﴿٢٤﴾ إِنِّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿٢٥﴾ سَأُصْلِيهِ
سَقْرَ ﴿٢٦﴾ وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرُ ﴿٢٧﴾ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ﴿٢٨﴾ لَوَاحِئُهُ لِلْبَشَرِ ﴿٢٩﴾ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿٣٠﴾
وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا
هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾ كَلَّا وَالْقَمَرَ ﴿٣٢﴾ وَاللَّيْلَ إِذْ أَدْبَرَ ﴿٣٣﴾ وَالصُّبْحَ إِذَا أَسْفَرَ ﴿٣٤﴾ إِنَّهَا
لِإِحْدَى الْكَبِيرِ ﴿٣٥﴾ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ﴿٣٦﴾ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿٣٧﴾ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ
رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٩﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾ مَا سَلَكَكُمْ فِي
سَقْرٍ ﴿٤٢﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿٤٣﴾ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ ﴿٤٤﴾ وَكُنَّا نَحُوسُ مَعَ الْخَائِضِينَ
﴿٤٥﴾ وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٤٦﴾ حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ ﴿٤٧﴾ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴿٤٨﴾ فَمَا لَهُمْ

عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾ كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَّةً ﴿٥٢﴾ كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿٥٣﴾ كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرَةٌ ﴿٥٤﴾ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ﴿٥٥﴾ وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ﴿٥٦﴾

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای کشیده ردای شب بر سر، «۱»

برخیز و بترسان. «۲»

و پروردگار خود را بزرگ دار. «۳»

و لباس خویشان را پاک کن. «۴»

و از پلیدی دور شو. «۵»

و منت مگذار و فزونی مطلب. «۶»

و برای پروردگارت شکیبایی کن. «۷»

پس چون در صور دمیده شود، «۸»

آن روز [چه] روز ناگواری است! «۹»

بر کافران آسان نیست. «۱۰»

مرا با آن که [او را] تنها آفریدم واگذار. «۱۱»

و دارایی بسیار به او بخشیدم، «۱۲»

و پسرانی آماده [به خدمت، دادم]، «۱۳»

و برایش [عیش خوش] آماده کردم. «۱۴»

باز [هم] طمع دارد که بیفزایم. «۱۵»

ولی نه، زیرا او دشمن آیات ما بود. «۱۶»

به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می‌کنم. «۱۷»

آری، [آن دشمن حق] اندیشید و سنجید. «۱۸»

کشته بادا، چگونه [او] سنجید؟ «۱۹»

[آری]، کشته بادا، چگونه [او] سنجید. «۲۰»

آنگاه نظر انداخت. «۲۱»

سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید. «۲۲»

آنگاه پشت گردانید و تکبر ورزید، «۲۳»

و گفت: «این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته‌اند نیست. «۲۴»

این غیر از سخن بشر نیست. «۲۵»

زودا که او را به سقر در آوردم. «۲۶»

و تو چه دانی که آن سقر چیست؟ «۲۷»

نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند.» ۲۸»

پوستها را سیاه می‌گرداند.» ۲۹»

[و] بر آن [دوزخ]، نوزده [نگهبان] است.» ۳۰»

و ما موکلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم، به شماره آنها را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده‌اند قرار ندادیم، تا آنان که اهل کتابند یقین به هم رسانند، و ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد، و آنان که کتاب به ایشان داده شده و [نیز] مؤمنان به شک نیفتند، و تا کسانی که در دلهایشان بیماری است و کافران بگویند: «خدا از این وصف کردن، چه چیزی را اراده کرده است؟» این گونه، خدا هر که را بخواهد بپراه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و [شماره] سپاهیان پروردگارت را جز او نمی‌داند و این [آیات] جز تذکاری برای بشر نیست.» ۳۱»

نه چنین است [که می‌پندارند!] سوگند به ماه،» ۳۲»

سوگند به شامگاه چون پُشت کند،» ۳۳»

و سوگند به بامداد چون آشکار شود،» ۳۴»

که آیات [قرآن] از پدیده‌های بزرگ است.» ۳۵»

بشر را هشدار دهنده است.» ۳۶»

هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا باز ایستد.» ۳۷»

هر کسی در گروه دستاورد خویش است.» ۳۸»

به جز یاران دست راست.» ۳۹»

در میان باغها. از یکدیگر می‌پرسند،» ۴۰»

در باره مجرمان:» ۴۱»

«چه چیز شما را در آتش [سَقَر] در آورد؟» ۴۲»

گویند: «از نماز گزاران نبودیم،» ۴۳»

و بینوایان را غذا نمی‌دادیم،» ۴۴»

با هرزه درایان هرزه درایی می‌کردیم،» ۴۵»

و روز جزا را دروغ می‌شمردیم،» ۴۶»

تا مرگ ما در رسید.» ۴۷»

و شفاعت شفاعتگران آنها را سود نبخشد!» ۴۸»

پس چرا از این تذکار رو گردانند؟» ۴۹»

به خرانِ رمنده‌ای مانند:» ۵۰»

از پیش شیری گریزان شده است.» ۵۱»

بلکه هر مردی از ایشان خواهد که نامه‌هایی سرگشاده دریافت کند.» ۵۲»

اما نه چنان است! که از آخرت نمی‌ترسند.» ۵۳»

نه چنان است! در حقیقت این (سخن) اندزری است،» ۵۴»

تا هر که خواهد، از آن پند گیرد.» ۵۵»

ولی [تا خدا نخواهد] از آن [پند نگیرند]. اوست سزاوار ترس و سزاوار آموزش.» ۵۶»

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. مدثر در عربی به معنای جامه به خود پیچیده است. برخی مفسرین می گویند خطاب خداوند صمیمانه بوده و پیامبر را در همان وضعیتی که قرار داشته مورد خطاب قرار داده است.

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ. در سوره ابتدایی قرآن بر صبر خیلی تأکید شده است. امام علی (ع) نیز در نهج البلاغه درباره صبر و ظفر بسیار سخن گفته اند.

به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی^۱

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا. مرا با آن که تنها آفریدم واگذار. به این معنا که حساب و کتاب آن کسی که تو را و آیات ما را انکار کرد با من است همان گونه که تنها آفریده شده، تنها نیز به پیش من خواهد آمد و در آن روز مال و مکت و فرزندان او نمی توانند به او کمکی کنند.. بسیاری از مفسران شأن نزول آیات را مربوط به ولید بن مغیره می دانند پیرمردی که در زمانی که دعوت پیامبر در ابتدای راه و در حال بسط و نشر بود، به سراغ پیامبر می رود و از پیامبر می خواهد که خطابه ها یا اشعارش را بخواند. پیامبر می فرماید سخن من از سخن آن چیزی که تو می پنداری نیست. برخی از مفسران می گویند ولید بعد از شنیدن آیات از زبان پیامبر به خانه رفت و تا چند روز بیرون نیامد. ابوجهل عمومی پیامبر به دیدار ولید رفت و پرسید چه دیدی؟ شایعه شده که تو به محمد پیوسته ای. ولید بن مغیره گفت که نه من بدو نگرویده ام بلکه در اندیشه ام که آنچه از محمد شنیده ام را صورت بندی کنم. ابوجهل پرسید چه شنیده ای؟ آیا سخن محمد از جنس شعر بود؟ ولید گفت نه من امیر کلام هستم و شعر را می شناسم. سخن محمد نه شعر بود و نه خطابه بلکه از جنس سحر بود.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ. در زبان فارسی اصطلاح مریض بار منفی ندارد اما واژه مرض معمولاً دارای بار منفی است. مرض که در این آیه ملازم با کفر شده است به معنای پرسیدن از روی کنجکاوی و حقیقت طلبی نیست بلکه به این معناست که کسی چیزی را از سر انکار و طعن می پرسد. بنابراین معنایی که قرآن از مرض قلب مراد می کند مربوط به کسانی است که می پرسند و گفتگو می کنند اما یا از روی طعن و انکار وارد گفتگو شده اند و یا حاضر نیستند به نتایج این گفتگو تمکین کنند. مهم این است که رأی خود را به کرسی بنشانند. البته اگر کسانی از روی حقیقت طلبی پرسند و گفتگو کنند ولی قانع نشوند مشمول مرض و کفر نیستند. لا يَكْفُفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا خداوند به کسی

۱. دیوان حافظ غزل شماره ۴۷۷

بیش تر از توانایی اش تکلیف نمی کند و به قول حکما خداوند تکلیف ما لایطاق نمی کند. قرآن ادعاهای کلانی پیرامون جهان هستی مطرح کرده است، حال اگر کسی با روی گشاده نسبت به حقیقت و از سر حقیقت طلبی این مدعاها را شنید و در باب آن ها صادقانه و مجدانه تأمل و تفکر کرد و به نتایج دیگری رسید آیا مذمت کردن او، بی توجهی به فوق طاقت بودن او در این زمینه نیست؟

به تعبیر قرآن مرض و کفر در کسانی وجود دارد که از سر انانیت و غرور و با توجه به خود کاذبشان، حقیقت را انکار می کنند. فرض کنید ما با کسی دشمنی داشته باشیم و یا از او دلخور باشیم، چنین کسی اگر کار خوبی انجام دهد و یا دارای حُسنی هم باشد. ما که نسبت به این شخص بغض داریم آن کار خوب را نمی بینیم و یا آن را انکار می کنیم و با خود می گوئیم کاش این حُسن را نداشت. حتی در قرآن ذکر شده است کسانی که مرض دارند و کافرند هرگاه آیات قرآن را می شنوند دل آن ها مالا مال از نفرت و اشمئزاز می شود.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد^۱

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ. این آیه نیز متضمن تنهایی فرد است. آیات متعددی در قرآن در رابطه با تنهایی انسان ذکر شده است که در مباحث قبلی به آن پرداخته شد.

حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِيْنُ . فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِيْنَ. عده ای از شیعیان بر این باورند که ائمه از آن ها در آن دنیا دستگیری می کنند. حتی علمای شیعه قائل به این قول هستند که کسانی در روز قیامت می توانند دستگیر دیگران باشند. اهل سنت، این معنا و برداشت کلامی از قرآن را که مشخصاً پیامبر و فرزندان حضرت فاطمه می توانند شافع دیگران در روز قیامت باشند، قبول ندارند. حتی در میان شیعیان هم کسانی هستند که با استشهاد به دیگر آیات قرآن، با این معنای خاص از شفاعت همدلی ندارند.

در رابطه با مفهوم شفاعت باید به دو نکته توجه کرد: نکته اول این که مفهوم شفاعت را اگر توسعاً و نه ضیقاً مد نظر داشته باشیم می توان آن را به معنای دعایی دانست که کسی در حق دیگری می کند و شفیع دیگری در نزد خداوند می شود. به این معنا که دعای نیکان در حق دیگران به درگاه خداوند، نوعی شفاعت محسوب می شود.

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند	نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند
عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش	که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند
ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند	هر آن که خدمت جام جهان نما بکند
طیب عشق مسیحادم است و مشفق لیک	چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول بخش ۱۲، داستان آن پادشاه جهود کی نصرانیان را می کشت از بهر تعصب

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند
ز بخت خفته ملولم بود که بیداری
به وقت فاتحه صبح یک دعا بکند^۱

حال این دعای پاکان در حق دیگران اگر در وقت سحر باشد که آثار و برکات دیگری دارد.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
بیخود از شعشه پرتو ذاتم کردند
باده از جام تجلی صفاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
بعد از این روی من و آینه وصف جمال
که در آن جا خبر از جلوه ذاتم دادند
من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب
هاتف آن روز به من مژده این دولت داد
این همه شهد و شکر کز سخنم می ریزد
اجر صبريست کز آن شاخ نباتم دادند
همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود
که ز بند غم ایام نجاتم دادند^۲

نکته دوم این که شفاعت کردن، دعا کردن و تغییر احوال فرد یک بازده زمانی مشخص دارد. اگر همه درها به روی شخص بسته باشد و به تعبیری فرد مجال تغییر نداشته باشد و به آن دنیا رخت بر بسته باشد و پرده ها بر افتاده است و با حقیقت روبرو می شود، شفاعت دیگران برای او فایده ای ندارد.

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ . در این آیه، قرآن می گوید چرا از این تذکار رویگردانی می کنند و در این باره تأمل نمی کنند که شاید دلایل به دوزخ افتادن اهل سقر در احوال آن ها مؤثر باشد. همین که انسان بداند در ته خط هیچ کس نمی تواند شافع او شود قابل تأمل است. چه بسا انسان با درنگ دوباره به این نتیجه برسد که تاکنون انکار او همراه با کفر بوده است و دغدغه حقیقت جوئی نداشته است.

مرحوم احسان نراقی جامعه شناس ایرانی در کتاب از کاخ شاه تا زندان اوین آورده است که من با پاکروان رئیس ساواک دوستی نزدیکی داشتم، مرد فهیمی بود و بعضی نکات را با او در میان می گذاشتم. پاکروان اعتقاد داشت که روشنفکرانی که اعتراض به وضعیت کشور دارند باید به افغانستان و جاهایی نظیر آن فرستاده شوند تا متوجه وضعیت بهتر ما نسبت به کشورهای همسایه شوند و فقط نابسامانی ها را نبینند و آنچه را که اتفاق افتاده را نیز ببینند. احسان نراقی می گوید پس از مدتی شاه پاکروان را کنار گذاشت و نصیری رئیس ساواک شد. پاکروان به آقای نراقی گفته است شاه من را دوست نداشت زیرا می خواست اخباری را بشنود که دوست داشت اما نصیری برای حفظ قدرت و منصب

۱. دیوان حافظ، غزل شماره ۱۸۷

۲. دیوان حافظ، غزل شماره ۱۸۳

خود پاره ای از سخنان را به شاه می گفت که شاه می پسندید. آقای نراقی می گوید یکی از عللی که شاه نفهمید در مملکت چه می گذرد و علل نارضایتی مردم چیست این بود که از اوضاع و احوال کشور اطلاع درستی نداشت و نصیری هم این را می دانست ولی چون پُست خود را می خواست نگه دارد و چون می دانست که شاه توانایی پذیرش حقیقت را ندارد، شاه را در جریان کامل وقایع قرار نمی داد.

ارتباط این خاطره با موضوع مورد بحث این است که چرا انسان ها از دانستن حقیقت اعراض می کنند و می خواهند آنچه را که دوست دارند بشنوند. در صورتی که درنگ در باب حقیقت می تواند آن ها را بازسازی کرده و نجات دهد. **كَانْتَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ . فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ . بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُّنَشَّرَةً . كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ .** در این آیات ، خداوند احوال معرضین و علل اعراض و رویگردانی آن ها از پذیرش حقیقت را ذکر می کند. خداوند حال افرادی را که با حقیقتی مواجه می شوند اما آن را انکار می کنند بسان گورخری می بیند که در مواجهه با شیر فرار می کند. این افراد به این بهانه از حق روی می گردانند که چرا به آن ها وحی نشده است. این افراد نمی خواهند حق را تمکین کنند بلکه می خواهند هر کدامشان صاحب کتابی باشند. اما خداوند دلیل اصلی اعراض و انکار آن ها را عدم ترس و هراس این افراد از آخرت می داند. این ها از سرنوشت محتوم خود می گریزند.

مخاطبین پیامبر در عربستان ، اعراب جاهلی بودند که در اینجا مراد از جهل، ندانستن و علم نداشتن نیست بلکه به معنای تمکین نکردن است و در اینجا جهل در مقابل حلم قرار می گیرد. عموی پیامبر نیز که صفت ابوجهل به او داده می شود آدم نادانی نبود بلکه در مقابل حق تمکین نمی کرد. اعراب جاهلی اهل تمرد و عصیان بودند و خیلی زود در مقابل حق جوش می آوردند و از پذیرش حق استنکاف می کردند. به همین دلیل هرگاه انکار خلاق پیامبر را آزار می داد خداوند به ایشان قوت قلب می داد و ایشان را دعوت به صبر می کرد. در این سوره نیز گویی خداوند خطاب به پیامبر می خواهد بگوید که مشکل این گروهی که حقیقت را نمی پذیرند و منکر آن نیز می شوند نداشتن عقل نیست بلکه مشتبهات و نفسانیات آن ها مانع تمکین شان می شود.

نکته دیگر این که مخاطبین پیامبر در دل یک گفتمانی زندگی می کردند که مهم تمکین آن ها در مقابل حق بود نه آوردن ادله برای اثبات وجود خداوند. به همین دلیل در سوره مکی کم تر آیاتی وجود دارد که به اثبات وجود خداوند بپردازد. مخاطبین پیامبر در این سوره امر قدسی و متعال را پذیرفته بودند و مشکلی با ساحت قدسی نداشتند ولی مشکلشان این بود که چرا به آن ها وحی نشده است و به همین دلیل تمکین نمی کردند. در این سوره نیز بیش از آن که عقل مخاطبین خطاب واقع شود، تلنگرهایی است که به افراد زده می شود تا تأمل کنند که شاید جهان آن گونه که تصور می کردند نیست و حقیقت دیگری نیز وجود دارد. البته شاید بتوان پاره ای از نکات این آیات را در ذیل استدلال های شهودی دسته بندی کرد اما این آیات بیشتر از جنس تطفن و سوگردانی است تا از جنس استدلال های فلسفی. زیرا روی سخن پیامبر با متوسطان جامعه است. مخاطبین ایشان نه فقط فیلسوفان و دانشمندان بلکه تمام صنوف جامعه بودند. بنابراین باید از ادبیاتی استفاده شود که خطاب به نیکی صورت گیرد. اگر پیامبر فقط با عرفا یا فیلسوفان سخن می گفت، جنس سخنان ایشان به گونه ای دیگر بود.

مهم ترین وجهه وجودی پیامبر و اساسی ترین پیام ایشان دعوت به دیدن جهان هستی از زاویه دیگر و سوگردانی انسان است. **به قول سهراب: چشم ها را باید شست جور دیگر باید دید.**

محمد طاها متفکر سودانی یکی از نکات مهمی که ذکر می کند این است که اگر در آیات مکی و پیام های کلان این آیات به دیده عنایت نگاه کنیم متوجه می شویم که پیامبر در مدینه مدلی از این پیام ها را بر ساختند. اما برای بازسازی پیام های ابدی قرآن در جهان امروز می توان برگشت و آنچه را در دعاوی و سخنان پیامبر در مکه گفته شده بود بازسازی نمود. روشنفکران دینی با تفکیک ذاتیات و عرضیات قرآن از سویی و تفکیک میان امور جهان شمول و منطقه ای از سوی دیگر می کوشند در جهان کنونی آن پیام های ابدی را بازسازی کنند. بنابراین می توان آن تلنگرها و زیر و زبرهایی را که در آیات مکی وجود دارد هم چنان در جهان کنونی صورت بندی کرد.